

مقام خلافت‌اللهی انسان و الگوی اسلامی پیشرفت

قدرت‌الله قربانی*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۱/۳

تاریخ تأیید: ۱۳۹۵/۱۲/۱۹

سیاست متعالیه

- سال پنجم
- شماره شانزدهم
- بهار ۹۶

مقام خلافت‌اللهی
انسان و الگوی اسلامی
پیشرفت
(۷ تا ۲۴)

چکیده

الگوی اسلامی پیشرفت، ملهم از آموزه‌های الهی اسلام، هم به بعد مادی و هم به بعد معنوی زندگی انسان نظر دارد؛ لذا فهم انسان‌شناختی این الگو، حائز اهمیت بسیار بالایی است. قرآن کریم با طرح آموزه‌ی خلافت‌اللهی انسان، مبدأ و معاد و مسیر تکاملی زندگی بشر را ترسیم کرده، و علت شایستگی انسان برای حکومت الهی، و نتایج مترتب بر آن را بیان نموده است؛ تسخیر دیگر موجودات و به‌کارگیری آنها در فعلیت‌بخشی به قابلیت‌های انسان، نمونه‌ای از آنهاست. این مسأله حائز چنان ظرفیت بالایی است که می‌تواند معنای خاصی را به الگوی الهی پیشرفت ببخشد. در این رویکرد، انسان به‌عنوان جانشین خدا بر روی زمین، موظف است برای پیشرفت مادی و معنوی خود همه‌ی نعمت‌های الهی را به‌خدمت بگیرد؛ و در عین‌حال در مقابل سوءاستفاده از آنها مسئولیت‌پذیر باشد. از این‌رو، خلافت‌اللهی انسان، هم شایستگی و هم مسئولیت اوست و بر ضرورت تلاش برای پیشرفت و تعالی - در همه‌ی ابعاد مادی، معنوی، فردی و اجتماعی زندگی بشر صحنه می‌گذارد.

واژه‌های کلیدی:

خلافت‌اللهی، پیشرفت، الگوی اسلامی، عقل، اختیار.

* دانشیار فلسفه دانشگاه خوارزمی تهران (qorbani48@gmail.com).

مقدمه

انسان محوری و انسان‌مداری، مهم‌ترین مبنای الگوی غربی و مدرن توسعه است. در این الگو، انسان کلیت هستی (یعنی سعادت حقیقی) خود را در حیات دنیوی خلاصه کرده است؛ و از آنجایی که تنها علوم تجربی را متکفل تمهید مقدمات معاش دنیوی می‌داند، تنها به این علوم چشم امید دوخته و پاسخ پرسش‌های مادی و حتی مابعدالطبیعی خود را نیز تنها از آن‌ها پی می‌جوید. بدین ترتیب، مهم‌ترین مبانی مابعدالطبیعی الگوی پیشرفت در دنیای مدرن، در سه مولفه‌ی: انسان‌محوری، دنیامحوری و علم‌محوری نهفته است؛ ضمن این که دو مؤلفه‌ی اخیر نیز منتج از نحوه‌ی اندیشه‌ی مابعدالطبیعی انسان مدرن است. شاکله‌ی انسان‌شناسی جدید غربی، مهم‌ترین مؤلفه‌ی تعیین‌کننده‌ی ماهیت پیشرفت و شکوفایی تمدنی غرب است.

چنین الگوی مابعدالطبیعی اگرچه منجر به پیشرفت فزاینده‌ی علوم تجربی و تسخیر خیره‌کننده‌ی جهان طبیعت برای تمتع بیش‌تر انسان شده و تکنولوژی جدید را برای ذخیره‌سازی انرژی‌های نهفته‌ی طبیعت به‌خدمت گرفته است، اما به‌کارگیری افراطی آن ممکن است به تخریب جهان طبیعت به‌عنوان بستر حیات و آرامش بشر منجر شود. هایدگر، فیلسوف آلمانی منتقد مدرنیته‌ی غربی، خطر ناشی از غلبه‌ی تکنولوژی مدرن بر زندگی انسان معاصر را بیش‌تر از خطر جنگ جهانی سوم می‌داند. در واقع، تصویر کاریکاتوری مدرن از انسان و شکل‌گیری انسان‌شناسی غیرحقیقی، منجر به استفاده‌های نادرست از جهان طبیعت و تلقی‌های نادرست از علوم طبیعی و غفلت از نقش عوالم غیرمادی و علوم انسانی و دینی و مابعدالطبیعی در زندگی انسان گردیده است که می‌توان از آن به "بحران معنوی انسان معاصر" تعبیر کرد. (هایدگر، ۱۳۷۵: ۱۴)

درمقابل، اسلام مجهز به جهان‌بینی توحیدی است که در آن می‌توان از انسان‌شناسی راستین و حقیقی در کنار خداشناسی توحیدی سخن گفت. در این نگرش، هستی انسان تنها در کنار و در پرتو خدا معنا می‌شود. از این‌رو، او ابتدا عبد و بنده‌ی خدا، و سپس جانشین و خلیفه‌ی او در زمین است که وظیفه‌ی تشکیل حکومت الهی و آبادانی زمین برعهده‌ی او نهاده شده است؛ مهم‌ترین ابزار آبادانی زمین نیز استفاده از دانش و معرفت تجربی و طبیعی است. بنابراین با نظر به این واقعیت، در این تحقیق تلاش می‌شود نشان داده شود که خلافت‌اللهی انسان به‌مثابه یکی از مبانی بنیادی انسان‌شناسی توحیدی، دارای نقش مهمی در تعیین جایگاه، کارکرد و مسئولیت انسان در این جهان است و می‌توان با محوریت این آموزه، تصویر جدیدی از جایگاه انسان در الگوی اسلامی پیشرفت ترسیم کرد. از این‌رو، در این تحقیق با نظر به تأکیدات برخی آیات قرآنی بر مقام خلافت‌اللهی انسان، تلاش

فصلنامه

علمی

پژوهشی

مستقبل

می‌شود تا ابتدا ابعاد گوناگون آن تبیین گردد و سپس استدلال شود که چگونه جایگاه خلیفه‌اللهی می‌تواند نگاه معرفت‌شناختی و علمی به انسان‌شناسی معاصر را بازسازی و اصلاح نماید و چگونه می‌توان در نظریه‌پردازی‌های علوم انسانی به این مهم توجه داشت و مبانی نظری انسان‌شناختی کارآمدی در الگوهای پیشرفت به کار گرفت. بنابراین، فرضیه مورد نظر این تحقیق آن است که تصویر حقیقی قرآن از منزلت انسان - با طرح مسأله خلافت‌اللهی - به‌واسطه‌ی نشان‌دادن عظمت وجودی و معرفتی او می‌تواند در تعریف شأن و جایگاه انسان در نظریات انسان‌شناختی و علوم انسانی کنونی تأثیر بگذارد و نگرش‌های مادی‌گرایانه یا مکانیستی و یا نگرش‌هایی که انسان را دارای منشأ حیوانی و مادی می‌دانند، تعدیل و اصلاح کند. حصول چنین نتیجه‌ای می‌تواند به‌عنوان مقدمه‌ی انسان‌شناختی در ارائه‌ی نظریات و الگوهای پیشرفت از منظر توحیدی و اسلامی باشد.

اهمیت پرسش از خلافت‌اللهی انسان در انسان‌شناسی پیشرفت اسلامی

به نظر می‌رسد انسان‌شناسی کارآمد مهم‌ترین مبانی الگوی اسلامی پیشرفت است؛ زیرا نه‌تنها انسان‌شناسی بر همه‌ی علوم بشری مقدم است، بلکه مجموعه‌ی معارف بشری بدون انسان‌شناسی صحیح، تقریباً ناقص و ناکارآمد هستند؛ به‌ویژه اگر انسان‌شناسی مرتبط با آن‌ها، ناتوان از ارائه‌ی تصویر درست از انسان باشد. به‌عبارت دیگر، انسان‌شناسی مقدم بر و مقوم همه‌ی دانش‌ها و علوم، حتی علوم دینی و الهی است؛ چون توحید و خداشناسی نیز بدون انسان‌شناسی ناکارآمدند. به این دلیل می‌توان گفت هیچ علم انسانی بدون شناخت انسان به‌دست نمی‌آید و چون حقیقت انسان را روح او تشکیل می‌دهد، بدون شناخت روح و روان، شناسایی انسان امکان ندارد (جوادی آملی، ۱۳۹۰، ج ۱۴: ۲۱). پس انسان‌شناسی دارای اهمیتی دوچندان است؛ زیرا اگر انسان خود را نشناسد و در این میدان بزرگ معرفتی با چشم بسته وارد شود، یقیناً به خطا رفته و کل زندگی و سعادت خود را نابود می‌سازد (همان: ۱۷۲).

از سوی دیگر، انسان‌شناسی حقیقی مترتب بر شناخت ماهیت وجودی و معرفتی؛ و نیز منزلت و جایگاه او در کل نظام هستی، از جمله در نسبت با خداست؛ زیرا تنها از طریق شناخت ابعاد وجودی، به‌ویژه روح و جسم انسان و سپس تعیین ماهیت نگرش و جهان‌بینی اوست که می‌توان درباره‌ی ارزش و جایگاه آدمی در نظام هستی داوری کرد. بر این اساس می‌توان بر اهمیت وابستگی همه‌ی علوم بشری بر انسان‌شناسی تأکید کرده و استدلال نمود؛ چون بهره‌برداری از علوم تجربی نیز در قلمرو انسانیت انسان است، به انسان‌شناسی متکی است و این که تمامی علوم انسانی و اجتماعی - چون اخلاق - مبتنی بر

انسان‌شناسی است؛ زیرا انسان‌شناسی تأمین‌کننده‌ی پیش‌فرض‌های چنین علمی قلمداد می‌شود (همان: ۲۲).

حال با نظر به محوریت انسان‌شناسی در الگوی اسلامی پیشرفت، در همه‌ی ابعاد مادی و معنوی آن؛ و نیز کاربرد اساسی آن در کلیت همه‌ی معارف تجربی، انسانی، اجتماعی، مابعدالطبیعی و دینی، یکی از آموزه‌های بنیادی قرآنی که ما را در انجام این مهم (تحقق انسان‌شناسی حقیقی) کمک می‌کند، اشارات و تأکیدات این کتاب الهی به مقام خلافت‌اللهی انسان است. این آموزه نه‌تنها منزلت، کرامت و جایگاه انسان را در نسبت با خدا و دیگر موجودات نشان می‌دهد، بلکه علل دست‌یابی انسان به این مقام، توان‌مندی‌هایی که او با این مقام به‌دست می‌آورد و به‌ویژه نتایج مترتب بر آن را برمی‌شمارد. به‌عبارت دیگر، اشارات قرآنی بر خلافت‌اللهی انسان، هم بیان می‌کند که در انسان چه شایستگی‌ها و استعدادهایی وجود داشته که لایق این مقام شده و هم این‌که داشتن چنین شأنی دارای نتایج معرفتی، اخلاقی، سیاسی و غیره است که از جمله‌ی آن‌ها ابتلائی آدمی به آزمون‌های طاقت‌فرسا و گذر از سختی‌ها و مصیبت‌های فراوان و انجام جهاد درونی و بیرونی است که می‌تواند مقام بالقوه‌ی خلیفه‌اللهی او را فعلیت بخشد. برای چنین امری، انبیاء و انسان‌های کامل نمونه بارزی هستند.

بنابراین، تبیین ابعاد خلافت‌اللهی انسان دلالت‌کننده‌ی عظمت بیکران الهی آدمی و وجود نامتناهی و پیچیده‌ی اوست؛ طوری که حق تعالی دیگر موجودات را طفیل هستی او قرار داده است. و هم این‌که با چنین موجود عظیم و والایی نمی‌توان با صرف نظریه‌پردازی‌های تجربی و نگاه زیست‌شناسانه یا جامعه‌شناسانه‌ی ماده‌گرایانه رفتار کرد؛ بلکه بایستی، به‌دلیل محدودیت‌های معرفتی ما، با استفاده از آموزه‌های قرآنی - با وقوف به ابعاد گسترده و اسرار پیچیده‌ی آن - نگرش‌های انسان‌شناسانه و جدید در علوم انسانی را بازسازی کرده و تصویری نو و قرآنی از انسان ترسیم کرد؛ که می‌تواند در تأمین مبانی انسان‌شناختی الگوی اسلامی پیشرفت مورد استفاده قرار گیرد.

ویژگی‌های خلافت‌اللهی انسان در قرآن

قرآن که کتاب تبیین راه رستگاری حقیقی انسان است، در راستای این مسأله به تبیین ابعاد گوناگون هستی و خلافت‌اللهی بشر اشاره دارد. از آن‌جایی که همه‌ی آیات این کتاب به‌طور مستقیم و غیرمستقیم با انسان سروکار دارند، لذا می‌توان گفت همه یا اکثر آن‌ها به‌طور مختلفی بیان‌گر جنبه‌های گوناگون خلافت‌اللهی انسان در قالب عقیده، اخلاق و ایمان هستند. به گفته‌ی آیت‌الله جوادی آملی: «همه‌ی آیات قرآن کریم یک‌سره تفسیر مقام خلیفه‌اللهی و تشریح خصایص خلیفه‌اللهی اوست و هم از این روست که تنها آیه‌ی

خلافت انسان را به لحاظ اهمیت، می‌توان همتای همه‌ی آیات قرآن دانست؛ زیرا هدف همه‌ی آیات این است که انسان متکامل به کمال نهایی بار یابد و به مقام منیع خلافت‌اللهی نایل گردد» (جوادی آملی، ۱۳۹۰، ج ۱۴: ۲۸۰). در این زمینه راه کار قرآن برای نشان دادن اهمیت خلافت‌اللهی انسان، ابتدا نشان دادن ساختار وجودی، آشکار ساختن راز آفرینش و ممیزات انسان نسبت به دیگر موجودات، و سپس بزرگ‌نمایی مقام جانشینی انسان با تأکید بر محوریت تعلیم اسماء الهی به اوست. بنابراین اشارات متعدد آیات الهی بر طبیعت دو بعدی انسان و اصالت بعد روحانی او بر بعد جسمانی، به‌ویژه آفریده شدن آدمی به دست خدا، در فهم جایگاه خلافت‌اللهی او دارای اهمیت خاصی است. همان‌طور که این واقعیت در آیه‌ی: «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» (مومنون: ۱۴)^۱ مورد تأکید قرار گرفته است. و نیز در آیات: «ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ» (سجده: ۹)؛^۲ «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» (تین: ۴)؛^۳ «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» (حجر: ۲۹؛ ص: ۷۲)؛^۴ «قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي» (ص: ۷۵)؛^۵ (جوادی آملی، ۱۳۹۰، ج ۵۰ و ۵۶). اهمیت این‌گونه آفرینش ممتاز و منحصر به فرد آن است که تنها او را شایسته‌ی منزلت، کرامت و خلافت‌اللهی خدا می‌سازد (حیدری‌فر، ۱۳۸۶، ج ۱: ۲۶-۲۴).

از سوی دیگر، انسان تنها موجودی است که توانسته است به اسماء و صفات الهی آگاهی یابد که این امر قلمرو بصیرت او را از همه‌ی آفریدگان، به‌ویژه ملائک فراتر برده و بر آن‌ها برتری جسته است؛ طبیعتاً با عمل طبق آن‌هاست که می‌تواند به رستگاری حقیقی دست یابد. نشان دادن و تعلیم اسماء الهی به انسان، در سه گونه از آیات قرآن ملاحظه می‌شود: اول آیاتی که در آن‌ها تنها اسماء الهی معرفی می‌شوند و صفات خدا چون کمال، حیات، علم و قدرت برشمرده می‌شود و از انسان خواسته می‌شود که با تلاش خود، سلوک الی‌الله پیش گرفته، به قرب حق نائل آید (انشقاق: ۶؛ بقره: ۱۱۵؛ حدید: ۴؛ بقره: ۳۱-۳۰). در دومین گروه از آیات قرآن از آن دسته از انبیاء و اولیای الهی یاد می‌کند که آن‌ها با عمل به دستورات و رهنمودهای الهی به حیات حقیقی دست یافتند؛ و در بخش سوم آیاتی هستند که همه‌ی انسان‌ها را خطاب قرار داده و از آن‌ها برای سیر به سوی خدا دعوت می‌شود (جوادی آملی، ۱۳۹۰، ج ۱۴: ۲۸۱-۲۸۰). نکته‌ی محوری و مهم این آیات آن است که

۱. آن‌گاه [جنین را در] آفرینشی دیگر پدید آوردیم؛ آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است.
۲. آن‌گاه او را درست‌اندام کرد و از روح خویش در او دمید.
۳. براستی انسان را در نیکوترین اعتدال آفریدیم.
۴. پس وقتی آن را درست کردم و از روح خود در آن دمیدم پیش او به سجده درافتید.
۵. فرمود ای ابلیس چه چیز تو را مانع شد که برای چیزی که به دستان قدرت خویش خلق کردم.

اتصاف انسان‌ها به مقام خلافت‌اللهی در درجه‌ی اول امری بالقوه است و لذا همه‌ی انسان‌ها با جهد و تلاش خود شایستگی دست‌یابی به آن را دارا هستند.

در این‌جا بایستی بر اهمیت تعلیم اسماء و ارتباط آن با تحقق خلافت‌اللهی انسان تأکید خاص داشت، زیرا متن آیات قرآن نشان می‌دهند آگاهی‌های خاصی که انسان به دست می‌آورد و با استفاده از آن‌ها به قرب حق بار می‌یابد، او را سزاوار خلیفه‌اللهی می‌سازد. در واقع متن آیات: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ...»^۱ و «قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»^۲ (بقره: ۳۱-۳۱) و آیه‌ی: «فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ» (حجر: ۳۰)^۳ بیان‌گر ارزش بسیار والای تعلیم اسماء الهی از سوی خدا به انسان‌هاست؛ زیرا به واسطه‌ی همین تعلیم اسماء است که فرشتگان به دستور خداوند متعال بر انسان سجده می‌کنند. طبق مفاد آیه‌ی: «وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ»^۴ (انعام: ۱۲۲) چنین انسانی به مقامی دست می‌یابد که نه تنها راهبر خود، بلکه راهنمای دیگران به کمال حقیقی است. به عبارت دیگر، انسان می‌تواند به مقام وساطت خطاب الهی دست یافته و واسطه‌ی ایجاد و کمال‌بخشی به دیگر موجودات هستی نیز گردد؛ تا آن‌جا که ملائک و جنیان نیازمند نقش فیض‌بخشی واسطه‌ای او باشند (جوادی آملی، همان: ۵۹).

بنابراین با نظر به اهمیت خلافت‌اللهی آدمی که در آیات مختلفی - هم‌چون: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره: ۳۰)^۵؛ «ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ» (یونس: ۱۴)^۶؛ «يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ» (ص: ۲۶)^۷؛ «وَإِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» (بقره: ۱۲۴)^۸ - در موقعیت‌های گوناگون و با روش‌های متفاوت مورد تأکید قرار گرفته است، می‌توان به منزلت خاص انسان وقوف یافت. آیه‌ی اول خطاب خداوند به ملائکه است که در آن ضمن آگاه‌سازی ملائکه نسبت انتخاب انسان به‌عنوان خلیفه الهی،

۱. و [خدا] همه [معانی] نامها را به آدم آموخت.

۲. من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید.

۳. پس فرشتگان همگی یکسره سجده کردند.

۴. برای او نوری پدید آوردیم تا در پرتو آن در میان مردم راه برود.

۵. چون پروردگار تو به فرشتگان گفت من در زمین جانشینی خواهم گماشت.

۶. آنگاه شما را پس از آنان در زمین جانشین قرار دادیم تا بنگریم چگونه رفتار می‌کنید.

۷. ای داوود ما تو را در زمین خلیفه [و جانشین] گردانیدیم پس میان مردم به حق داوری کن.

۸. و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود و وی آن همه را به انجام رسانید [خدا به او] فرمود من تو را پیشوای مردم قرار دادم.

ناتوانی آن‌ها از فهم علت این انتخاب و برتری ذاتی آدمی بر آن‌ها را مورد تأکید قرار می‌دهد. در آیهی دوم، خود انسان‌ها مورد خطاب الهی هستند تا آزمایش شوند و نشان دهند با داشتن مقام خلیفه‌اللہی چگونه رفتار می‌کنند. در آیات سوم و چهارم، حضرت داوود و ابراهیم به‌عنوان انبیاء الهی و خلیفه و امام مردم معرفی می‌گردند و بیان می‌شود که از لوازم خلافت الهی، قضاوت به‌حق و از شرایط اعطای امامت - که نتیجه خلافت الهی است - سرفرازی در آزمون‌های متعدد الهی است. آیات فوق نشان می‌دهند که همه‌ی آدمیان مورد خطاب الهی هستند و استثنایی مطرح نشده است؛ بلکه نکته‌ی مهم این است که در درجه اول، کرامتی ذاتی برای همه‌ی انسان‌هاست؛ اما این‌طور نیست که در مقام عمل در همه‌ی آن‌ها به فعلیت رسیده باشد. به‌عبارت دیگر، خلیفه خدا بودن یک کرامت و منزلت کلی برای همه‌ی انسان‌هاست و از همین‌رو، همه‌ی انسان‌ها به‌لحاظ این صفت ذاتی، شایسته‌ی تکریم هستند؛ اما ضرورتاً در همه‌ی آن‌ها به فعلیت نمی‌رسد (که نشان‌دهنده‌ی بُعد اکتسابی بودن آن است). پس انسان موجودی است که بین مقام کلی و اولیه‌ی خلافت‌اللہی تا تحقق بالفعل آن در صیوروت و حرکت است (جوادی آملی، همان: ص ۱۱۶ و ۱۱۹)؛ یعنی خلافت‌اللہی انسان امری بالقوه و تشکیکی است و می‌تواند شدت و ضعف داشته باشد. از سوی دیگر، اهمیت خلافت‌اللہی مشکک انسان تا حدی است که بخش زیادی از تعالیم انبیاء الهی برای شکوفا ساختن آن مورد استفاده قرار می‌گیرد. از آن‌جایی که این صفت ذاتی و فطری انسان است، هیچ‌گاه از او زایل‌شدنی نیست، بلکه تلاش مستمر انسان در کسب فضایل گوناگون، به‌طور نامتناهی و جاودانگی طلبی او نیز مؤید این امر است (جوادی آملی، همان: ۲۶۶-۲۸۰، ۲۸۲، ۲۷۴، ۱۸۱-۱۷۴ و علامه طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۱۷۶ و ۱۸۸). درنهایت می‌توان گفت، خلافت‌اللہی انسان در انسان کامل است که تجلی می‌یابد و مقصود از آن این است که آدمی در صورت کمال انسانی و صیوروت الهی، آئینه‌ی تمام‌نمای خدای سبحان شود و در امر خدانمایی از سوی خداوند خلافت و نیابت داشته باشد؛ تا آنان که از ادراک و شهود بی‌واسطه‌ی حق عاجزند، با وساطت انسان کامل بتوانند به حد ظرفیت خویش در خدایینی و ظرفیت انسان کامل در خدانمایی، به شهود حق و مشاهده‌ی رب‌العالمین نایل آیند (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ج ۱۵: ۱۷۶-۱۷۵).

علاوه‌براین، انسان در جهان هستی تنها موجودی است که از موهبت عقل و اندیشه برخوردار است و می‌تواند واقعیت‌های پیرامون خود را مورد تأمل و تعقل قرار دهد. هم‌چنین تنها موجودی است که می‌تواند دارای علومی باشد که در دیگر موجودات نیست یا از سوی خدا به آن‌ها داده نشده است. از این روست که در آیات متعددی از قرآن ضمن تأکیدات فراوان بر قوه‌ی تعقل و تفکر در انسان و تفکیک انسان خردمند از بی‌خرد، بر اهمیت

علم آموزی آدمی اشارات زیادی می‌شود، درحالی که علم آموزی بشر تنها با داشتن قوهی عقل و اندیشه ارتباط زیادی دارد. برای مثال؛ در آیات: «عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» (الرحمن: ۴)؛^۱ «الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ؛ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» (العلق: ۵-۴)؛^۲ اشاره می‌گردد که انسان موجودی آموزنده است و خداوند اولین آموزگار اوست. و نیز در آیهی: «أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ» (نمل: ۱۲۵)؛^۳ انسان به حکمت و جدال احسن دعوت می‌شود که این نشان می‌دهد حکمت و جدال احسن، تنها برای موجودی امکان دارد که از نعمت عقل و خرد برخوردار باشد و این که اندیشه‌ی حکیمانه مختص انسانی است که دارای خرد سلیم باشد (برای اطلاع بیشتر تر رک: علامه طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۱۷۹؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۶، ج ۱: ۱۸۰-۱۷۲؛ قرائتی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۱۰۱-۱۰۹).

در این زمینه، می‌توان مجموعه‌ی علوم انسان را به دو گروه: علمی که ذاتی و فطری وجود انسان هستند و علمی که نسبت به او عارضی‌اند، تقسیم کرد. آیات قرآن مربوط به این امر، دو دسته هستند: دسته‌ی اول، آیاتی که دلالت دارند انسان به‌طور فطری با سرمایه‌های علمی خاصی آفریده شده است؛ و دسته‌ی دوم آیاتی‌اند که انسان را درحال آفریده‌شدن، جاهل می‌دانند. دسته‌ی اول بر علوم و معارف الهی و فطری، و دسته‌ی دوم بر علوم و معارف تجربی و اکتسابی دلالت دارند (جوادی آملی، ۱۳۹۰، ج ۱۴: ۱۵۵). اهمیت این تفکیک، نشان‌دادن ارزش خلافت‌اللهی و نیز جایگاه انسان در دارا بودن بالفعل نوع اول و توانایی کسب نوع دوم، و نیز این است که تنها انسان دارای چنین صفت معرفتی است و بر این اساس فرایند تکاملی علمی و معنوی او تعریف می‌گردد.

علل اعطای خلافت‌اللهی به انسان

علاوه‌بر تعلیم اسماء و اسرار الهی به انسان، می‌توان به فلسفه و علل دیگر شایستگی انسان در کسب این مقام از زبان قرآن توجه داشت. دو بعدی بودن و دمیده‌شدن روح الهی در انسان، داشتن عقل و اختیار و آزادی از مهم‌ترین عوامل یادشده هستند که به‌طور مختصر آن‌ها را بررسی می‌کنیم.

همان‌طور که اشاره شد، انسان موجودی دو بعدی است که حقیقت وجودی او از دو بعد جسمانی و روحانی سرشته شده است؛ لذا از اولین ویژگی‌های ذاتی انسان این است که نه

۱. به او بیان آموخت.

۲. همان‌کس که به‌وسیله‌ی قلم آموخت. آنچه را که انسان نمی‌دانست [به‌تدریج به او] آموخت.

۳. با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به [شیوه‌ای] که نیکوتر است مجادله نما. در حقیقت پروردگار تو به [حال] کسی که از راه او منحرف شده داناتر و او به [حال] راه‌یافتگان [نیز] داناتر است.

تنها آفریده خداوند است، بلکه خداوند از روح الهی در او دمیده است (رک: مومنون: ۱۴؛ سجده: ۹؛ تین: ۴؛ حجر: ۲۹؛ ص: ۷۲؛ ص: ۷۵). این آیات بر این نکته تأکید دارند که انسان به دست خدا آفریده شده و آفرینش او در بهترین شکل و معتدل‌ترین ساختار و مقارن با دمیده شدن روح الهی در او بوده است. آیات قرآن چنین اوصافی را جز در باره‌ی انسان، به هیچ موجود دیگری نسبت نداده است. می‌توان چنین استنباط کرد که تأکید فراوان خداوند بر خلقت الهی و متمایز انسان از دیگر موجودات، باید دارای علت و حکمتی بوده باشد؛ زیرا خداوند که حکیم مطلق است، امکان ندارد فعل عبثی را از خود صادر نماید و بر آن تأکیدات بی‌مورد داشته باشد. به گفته‌ی آیت‌الله جوادی آملی: «خداوند انسان را تلفیقی از طبیعت و ماورای طبیعت آفرید و با این ویژگی، او را به کون جامع تبدیل کرد تا هم در طبیعت صاحب نظر باشد و هم در ماورای آن صاحب بصر گردد» (۱۳۹۰، ج ۱۴: ۵۰). پس آفرینش الهی و صاحب روح الوهی بودن انسان، جایگاه و منزلت الهی و ذاتی او را در نظام هستی نشان می‌دهد و به ما گوشزد می‌کند که چنین موجودی شایسته دریافت مقام خلافت‌اللهی است؛ زیرا تنها اوست که مهر و نشان الهی را بر خود داشته و تصویر الوهیت بر روی زمین است. علاوه بر آفرینش الهی، اختیار و اراده‌ی آزاد نیز از مهم‌ترین خصوصیات ذاتی انسان است که نه تنها او را به کلی از دیگر موجودات هستی متمایز ساخته، بلکه منزلت خاصی نیز به او بخشیده است و از علل خلیفه‌اللهی اوست؛ زیرا در پرتو اراده‌ی آزاد و اختیار است که انسان می‌تواند سرنوشت خود را انتخاب کرده و سعادت یا شقاوت موقتی یا دائمی را برای خود رقم زند. این واقعیت نشان می‌دهد که انسان یک موجود ثابت و دارای ماهیت تغییرناپذیر نیست، بلکه عقل و اختیار برای او این امکان را فراهم می‌کند که اوصاف وجودی، معرفتی و اخلاقی خود را تغییر داده و هر آن به شکل جدیدی درآید. از این‌رو صیوریت و سیلان وجودی و عدم ثبات در شخصیت، از ویژگی‌های ذاتی انسان و متمایزکننده‌ی او از دیگر موجودات است و دقیقاً همین عامل او را در اعلی مرتبه یا پایین‌ترین سطح مخلوقات می‌نشانند.

مبتنی بر این واقعیت، قرآن برای انسان از مراحل هم‌چون آزمون، ابتلا، سختی و شدت یاد کرده و با تعبیری چون کافر و مؤمن، شاکر و غیرشاکر از انسان نام برده است. در آیات: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لِأَنَّفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (بقره: ۲۵۶)؛ «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ

۱. در دین هیچ اجباری نیست و راه از بیراهه به خوبی آشکار شده است پس هر کس به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد به یقین به دستاویزی استوار که آن را گسستن نیست جنگ زده است و خداوند شنوای داناست.

يُبَلِّغُكُمْ أَيْكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ» (ملک: ۲)؛^۱ «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِيُبَلِّغُكُمْ أَيْكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» (کهف: ۷)؛^۲ «وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفِرْ» (کهف: ۲۹)؛^۳ «وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ» (عنکبوت: ۳)؛^۴ به موارد مذکور اشاره و تأکید می‌گردد. به‌ویژه اختیاری و غیراجباری بودن دین مبتنی بر فاعلیت مختار و عاقل بودن انسان است و در نتیجه‌ی عقل و اختیار انسان، تعیین عاقبت خوش یا بد فرجام در دستان خود اوست که هم شخصیت او را می‌سازد و هم سرانجام زندگی دنیوی‌اش را. هم‌چنین در آیات: «وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» (نجم: ۳۹)؛^۵ «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أُحْسِنْتُمْ لَأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ» (اسراء: ۷)؛^۶ «وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا» (اسراء: ۱۹)؛^۷ «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ» (فصلت: ۴۶)؛^۸ اشاره می‌گردد که نتیجه‌ی سعی و تلاش به خود آدمی برمی‌گردد. به‌عبارت دیگر، عقل و اختیار، هم منشأ شناخت واقعیت‌های هستی و هم منشأ اقدام و عمل و هم برای انسان مسئولیت‌ساز است و جایگاه و منزلت او را دچار سیلان صعودی یا نزولی می‌کند (جوادی آملی، ۱۳۹۰، ج ۱۴: ۳۲۷-۳۲۳؛ علامه طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۳: ۲۱۵؛ سید محمدعلی ایازی، ۱۳۸۶: ۲۴-۱۶). با نظر به این واقعیت، آزادی و اختیار انسان از لوازم حقیقی خلافت‌اللهی و ذاتیات هستی او و تشکیک‌بردار است و نه تنها نشان‌دهنده‌ی کرامت الهی است، بلکه مبین فرایند تکاملی‌اش در فضایل و رذایل است. لذا با تلقی هبوط انسان به‌عنوان نمودی از آزادی حقیقی، می‌توان گفت که از نگاه قرآن کریم، آزادی حقیقی ره‌آورد احاطه‌ی علمی انسان در گرایش‌های نظری و محصول عدل و صلاح او در گرایش‌های

۱. همان‌که مرگ و زندگی را پدید آورد تا شما را بیازماید که کدامتان نیکوکارترید و اوست ارجمند آمرزنده.
۲. در حقیقت ما آنچه را که بر زمین است زیوری برای آن قرار دادیم تا آنان را بیازماییم که کدام یک از ایشان نیکوکارترند.
۳. و بگو حق از پروردگارتان [رسیده] است پس هر که بخواهد بگردد و هر که بخواهد انکار کند.
۴. و به یقین کسانی را که پیش از ایشان بودند آزمودیم تا خدا آنان را که راست گفته‌اند معلوم دارد و دروغگویان را [نیز] معلوم دارد.
۵. و اینکه برای انسان جز حاصل تلاش او نیست.
۶. اگر نیکی کنید به خود نیکی کرده‌اید و اگر بدی کنید به خود [بد نموده‌اید].
۷. و هرکس خواهان آخرت است و نهایت کوشش را برای آن بکند و مؤمن باشد آنانند که تلاش آنها مورد حق‌شناسی واقع خواهد شد.
۸. هرکه کار شنایسته کند به سود خود اوست و هر که بدی کند به زیان خود اوست و پروردگار تو به بندگان [خود] ستمکار نیست.

عملی است و اگر این دو عنصر حقیقی در میان نباشد، آدمی حقیقتاً برده است؛ اگرچه براساس جهل علمی و جهالت عملی خود را آزاد پندارد (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ج ۱۵: ۱۶۴-۱۶۷).

اهمیت کمال انسان به عنوان هدف نهایی خلقت و این که او عصاره و بهانه‌ی هستی است و تنها موجودی است که صفاتی پایان‌ناپذیر دارد، از دیگر علل خلافت الهی انسان است. در این زمینه، مجموعه‌ی آیات قرآن دلالت دارند که در جریان خلقت، روح الهی در انسان دمیده می‌شود و خداوند خودش را احسن‌الخالقین می‌نامد. این مطلب نشان می‌دهد که آفرینش چنین موجودی می‌بایستی دارای هدفی متعالی باشد. تکامل مجموعه‌ی صفات معرفتی، وجودی و اخلاقی در انسان که نقطه‌ی پایانی ندارند نیز نشان‌دهنده‌ی ویژگی جاودانی‌طلبی و سیری‌ناپذیری او در کسب کمالات و حتی رذایل است و می‌تواند مبین ساختار وجودی و منزلت خاص انسان در نظام هستی باشد. تا آن‌جا که در جهت کمالات شایسته به مقام قرب و خلافت‌اللهی داخل شده و عبد صالح و خلیفه‌ی خدا و انسان کامل گردد یا در جهت عکس، سر بر عصیان و طغیان نهاده و خود را به جای خدا ببیند (رک: سلطانی، ۱۳۸۶: ۱۳۰-۱۱۹).

آثار مترتب بر خلافت الهی انسان

مجموعه‌ی صفاتی که خاص انسان هستند باعث می‌شوند تا او دارای منزلت و مقام خلافت خاص الهی در جهان هستی باشد و تاج سروری موجودات را بر سر داشته و جانشین خدا بر روی زمین گردد. از سوی دیگر، صفات مزبور، هم برای خود انسان شخصیت خاصی را شکل می‌دهند و هم نسبت و مسئولیت ویژه‌ی او را با دیگر موجودات هستی دقیق‌تر تعریف می‌کنند. برای مثال؛ خلافت الهی نشان می‌دهد که نه تنها دیگر موجودات نسبت به انسان در جایگاه دوم و دارای نقش فرعی هستند، بلکه هستی آن‌ها به طریقی وامدار هستی انسان است؛ طوری که گویا آن‌ها امکانات متنوعی هستند که برای زمینه‌سازی تجلی این خلافت و تحقق کمالات انسان آفریده شده‌اند. در واقع، بدون فرض وجود او، وجودشان چندان توجیه‌پذیر نیست، بلکه با نظر به انسان تعریف می‌گردند؛ زیرا ابزارها و آلات نیل انسان به کمالات الهی هستند. آیات متعددی در این زمینه وجود دارند که به طرق گوناگونی نتیجه‌ی خلافت الهی انسان را در نسبت با دیگر مخلوقات نشان می‌دهند.

۱. نماینده الهی نه خدا بودن

از مهم‌ترین نتایج و لوازم خلافت الهی انسان این است که هستی، شأن و مقام خلافت‌اللهی او تنها در کنار خدا، یعنی در پرتو الطاف الهی معنی می‌یابد؛ نه این که انسان به

قدرت و مقامی دست یافته است که می‌تواند به‌جای خدا نقش او را ایفا نماید. به‌عبارت دیگر، نمایندگی شان و منزلت الهی انسان، همه اعتباری بوده و از سوی خدا به او داده شده است؛ لذا اصالت حقیقی از آن خداست و اوست که آفریننده و مالک کل هستی است و انسان در نسبت با خدا هیچ اصالتی از خود ندارد؛ بلکه تنها در مقایسه با دیگر مخلوقات الهی، به‌واسطه‌ی امتیازاتی که خدا به او بخشیده است، دارای اصالت است. پس خلافت الهی انسان هیچ‌گاه با اصالت ذاتی انسان در مقابل خدا سازگار نیست، بلکه پذیرش عبودیت حق و استفاده از مواهب او برای نیل به کمالات حقیقی است (جوادی آملی، ۱۳۹۰، ج ۱۴: ۲۹۶-۲۹۵).

۲. سلطه بر کل هستی

از آثار بسیار مهم مترتب بر خلافت الهی انسان، دریافت اجازه‌ی الهی برای استفاده از تمامی نعمات و مخلوقات الهی و تسخیر آن‌ها از سوی آدمی است که در الگوسازی اسلامی پیشرفت نقش مهمی دارد. یعنی انسان در پرتو عنایت الهی اجازه یافته تا مخلوقات هستی را برای پیشرفت و تعالی مادی و معنوی خود مورد بهره‌برداری قرار دهد. این حقیقت به کرات و در آیات متعددی از قرآن با تعابیر گوناگون بیان شده است. آیات: «جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أُندَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (بقره: ۲۲)؛^۱ «أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّبِينٍ» (لقمان: ۲۰)؛^۲ «اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ» (غافر: ۶۱)؛^۳ «اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ قَرَارًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ ذَلِكَُمُ اللَّهُ رَبُّكُمُ فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ

۱. همان [خدایی] که زمین را برای شما فرشی [گسترده] و آسمان را بنایی [افراشته] قرار داد و از آسمان آبی فرود آورد و بدان از میوه‌ها رزقی برای شما بیرون آورد پس برای خدا همتایانی قرار ندهید در حالی که خود می‌دانید.

۲. آیا ندانسته‌اید که خدا آنچه را که در آسمانها و آنچه را که در زمین است مسخر شما ساخته و نعمتهای ظاهر و باطن خود را بر شما تمام کرده است و برخی از مردم در باره خدا بی‌آنکه دانش و رهنمود و کتابی روشن [داشته باشند] به مجادله برمی‌خیزند.

۳. خدا [همان] کسی است که شب را برای شما پدید آورد تا در آن آرام گیرید و روز را روشنی‌بخش [قرار داد] آری خدا بر مردم بسیار صاحب‌تفضل است ولی بیشتر مردم سپاس نمی‌دارند.

الْعَالَمِينَ» (غافر: ۶۴)؛^۱ «هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَأَمْسُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ» (ملک: ۱۵)؛^۲ «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمْ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمْ الْأَنْهَارَ؛ وَسَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبِينَ وَسَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ» (ابراهیم: ۳۳-۳۲)؛^۳ «وَسَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (نحل: ۱۲)؛^۴ «وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حَبْلَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاجِرَ فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» (نحل: ۱۴)؛^۵ «اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمْ الْبَحْرَ لِتَجْرِيَ الْفُلُكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ؛ وَسَخَّرَ لَكُمْ مَاءَ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» (جاثیه: ۱۳-۱۲)؛^۶

با الفاظ و تعابیر متنوع گویای این واقعیت هستند. نکته‌ی مهم در این آیات استفاده‌ی مکرر از واژه‌ی سخر به معنای تسخیر کردن یا تحت سلطه و کنترل در آوردن کل جهان هستی و موجودات و مخلوقات آن است. این واژه دلالت می‌کند که خداوند تمامی موجودات جهان، اعم از آسمان‌ها و زمین، گیاهان و درختان، دریاها و رودها، حیوانات و دیگر موجودات زنده، خورشید، ماه و ستارگان، انواع خوراکی‌ها و نوشیدنی‌ها، شب و روز و دیگر موجودات و مخلوقات جهان هستی را برای انسان آفریده و آن‌ها را مطیع او قرار داده

۱. خدا [همان] کسی است که زمین را برای شما قرارگاه ساخت و آسمان را بنایی [گردانید] و شما را صورتگری کرد و صورتهای شما را نیکو نمود و از چیزهای پاکیزه به شما روزی داد این است خدا پروردگار شما بلندمرتبه و بزرگ است خدا پروردگار جهانیان.
۲. اوست کسی که زمین را برای شما رام گردانید پس در فراخنای آن رهسپار شوید و از روزی [خدا] بخورید و رستاخیز به سوی اوست.
۳. خداست که آسمانها و زمین را آفرید و از آسمان آبی فرستاد و به وسیله آن از میوه‌ها برای شما روزی بیرون آورد و کشتی را برای شما رام گردانید تا به فرمان او در دریا روان شود و رودها را برای شما مسخر کرد. و خورشید و ماه را که پیوسته روانند برای شما رام گردانید و شب و روز را [نیز] مسخر شما ساخت.
۴. و شب و روز و خورشید و ماه را برای شما رام گردانید و ستارگان به فرمان او مسخر شده‌اند مسلماً در این [امور] برای مردمی که تعقل می‌کنند نشانه‌هاست.
۵. و اوست کسی که دریا را مسخر گردانید تا از آن گوشت تازه بخورید و پیرایه‌ای که آن را می‌پوشید از آن بیرون آورید و کشتیها را در آن شکافنده [آب] می‌بینی و تا از فضل او بجوید و باشد که شما شکر گزارید.
۶. خدا همان کسی است که دریا را به سود شما رام گردانید تا کشتیها در آن به فرمانش روان شوند و تا از فزون بخشی او [روزی خویش را] طلب نمایید و باشد که سپاس دارید. و آنچه را در آسمان‌ها و آنچه را در زمین است به سود شما رام کرد؛ همه از اوست قطعاً در این [امر] برای مردمی که می‌اندیشند نشانه‌هایی است.

تا آدمی از آنها برای معاش و گذران زندگی و پیشرفت ابعاد گوناگون حیات خود استفاده کند و حتی آنها را تحت کنترل و مدیریت عقلانی خود در آورد و بتواند اشکال جدیدی از موجودات انسان‌ساز را نیز تولید کند. به عبارت دیگر، حق استفاده، کنترل و تغییر کارکرد مخلوقات هستی از سوی خدا به انسان اعطا شده است؛ تا آن‌جا که حق تعالی آدمی را سرور مخلوقات خویش قرار داده است. چنین امکانی موجب طرح این پرسش می‌شود که کدام صفت انسان باعث شده تا این اندازه نزد خدا دارای مقام و منزلت الهی گردد، طوری که مجموعه‌ی مخلوقات جهان مادی در خدمت زندگی و رشد او قرار بگیرند؟ در پاسخ به این سوال، باید به علل خلافت‌اللهی انسان توجه داشت؛ روح الهی، آفرینش به دست خدا، موهبت عقل و اختیار و علم و آگاهی به اسماء الهی است که او را در جایگاهی نشانده که دیگر مخلوقات نه تنها فرع هستی او باشند، بلکه هستی آنها وسیله و ابزاری برای معاش، پیشرفت و زندگی شوند. البته باید توجه داشت که چنین مقامی برای انسان تنها زمانی دارای ارزش واقعی است که او از تمامی این موهبت‌ها برای پرورش، پیشرفت و تعالی کمالات الهی استفاده کند (جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۳۳۲-۳۳۳؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۶، ج ۱۰: ۳۵۶).

۳. شرافت بر پدیده‌های هستی و مسجود فرشتگان

از دیگر آثار مترتب بر خلافت‌اللهی انسان، شرافت او بر همه یا اکثر موجودات هستی است؛ زیرا تنها انسان است که خداوند با دادن عقل، روح، اختیار و علم و قرار دادن او در جایگاه خلیفه‌اللهی، وی را ممتاز و متمایز از دیگر موجودات نشانده است. این امر آشکارا در آیه‌ی «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» (اسراء: ۷۰)^۱ بیان شده و به دلیل همین برتری به او امکان برخورداری از مواهب الهی داده شده است. در این زمینه و به طور خاص می‌توان برتری انسان را نسبت به فرشتگان ملاحظه کرد. یکی این که انسان به امور عالم گردیده که در توان فرشتگان نبوده؛ و دیگر این که این ملائک بودند که به انسان سجده کردند. پس اگرچه ملائک بری از خطا هستند، اما از آن‌جا که برخی از کمالات انسان را ندارند، فروتر از او می‌باشند (رک: جوادی آملی، ۱۳۹۰، ج ۱۴: ۳۰۵-۳۰۲). مسجود فرشتگان بودن انسان نیز نتیجه‌ی برتری او بر ملائک و جایگاه الهی‌اش نزد خداوند تعالی است که در آیات قرآن مورد اشاره قرار گرفته است.

۱. و به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم و آنان را در خشکی و دریا [بر مرکبها] برنشانیدیم و از چیزهای پاکیزه به ایشان روزی دادیم و آنها را بر بسیاری از آفریده‌های خود برتری آشکار دادیم.

در آیات: «وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ» (اعراف: ۱۱)؛^۱ «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» (حجر: ۲۹)^۲ به این مهم اشاره می‌گردد که نشان‌دهنده‌ی خضوع فرشتگان در مقابل منزلت الهی انسان است. البته برتری انسان بر دیگر مخلوقات به معنای فضیلت و برتری تک‌تک انسان‌ها و به‌طور بالفعل نیست؛ بلکه نوع انسان به‌واسطه‌ی خلقت الهی و مقام خلیفت‌اللهی و دیگر صفات خدادادی دارای چنین مقامی است؛ لذا برتری بالفعل تنها پس از آفرینش و تلاش مستمر انسان‌ها برای کسب کمالات معنوی و مشاهده‌ی عاقبت زندگی آن‌ها نمایان می‌گردد؛ چه‌بسا انسان‌هایی به‌دلیل استفاده‌ی نادرست از مواهب الهی نه‌تنها فروتر از فرشتگان، بلکه پست‌تر از همه‌ی مخلوقات الهی قرار گرفته و در اسفل‌السافلین سکنی گزیده و مستحق لعنت ابدی حق تعالی می‌گردند.

۴. تحقق بالفعل حکومت الهی انسان در این جهان

مقام بالقوه‌ی خلیفت‌اللهی انسان این امکان را برای همه‌ی آدمیان فراهم می‌سازد تا همگی برای تحقق بالفعل و عینی آن تلاش کنند. به‌عبارت دیگر، اگرچه نوع انسان خلیفه و جانشین خداست، اما تحقق آن تنها زمانی امکان‌پذیر است که برخی یا همه‌ی انسان‌ها با تلاش خود در دنیا زمینه‌ی تحقق آن را فراهم سازند و زمین را جایگاه بندگان شایسته خدا کنند؛ تحقق چنین وظیفه‌ی سترگی تنها از انسان‌های شایسته ساخته است. این امر در آیات: «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» (انبیاء: ۱۰۵)؛^۳ «وَوَرِّدُ أَنْ نُمِّنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلُهُمْ أُيْمَةً وَنَجْعَلُهُمُ الْوَارِثِينَ» (قصص: ۵)^۴ مورد اشاره و تأکید قرار گرفته است. یعنی این انسان‌های صالح و بندگان شایسته‌ی الهی و مستضعفین هستند که وعده‌ی الهی برای تحقق خلیفه‌اللهی را محقق ساخته و حکومت خدا را بر زمین برقرار می‌سازند و وارثان الهی و امامان به حق خلق می‌گردند؛ و زمانی که چنین امری محقق می‌شود، امر خلیفه‌اللهی انسان متجلی گشته، تجسم عینی می‌یابد (جوادی آملی، ۱۳۹۰، ج ۱۴: ۲۹۴).

۱. و در حقیقت شما را خلق کردیم سپس به صورت‌گیری شما پرداختیم آنگاه به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده کنید پس [همه] سجده کردند جز ابلیس که از سجده‌کنندگان نبود.
۲. پس وقتی آن را درست کردم و از روح خود در آن دمیدم پیش او به سجده درافتید.
۳. و در حقیقت در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد.
۴. و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرو دست‌شده بودند منت نهیم و آنان را پیشوایان [مردم] گردانیم و وارث [زمین] کنیم.

در این جا می‌توان برای خلیفه‌اللهی انسان حداقل و حداکثری در نظر گرفت؛ زیرا حقیقت خلافت‌اللهی از بالقوه و فعلیت تام، دارای تدرج و مراتب تشکیکی است؛ به این صورت که حداقل آن، تلاش انسان برای تسلط بر نفس خویش و جلوگیری از رخنه‌ی شیطان در اوست؛ زیرا این لازمه‌ی سعادت اولیه اوست. حداکثر آن نه تنها تسلط بر نفس، بلکه طی تمامی مراحل کمال و نیل به منزلت انسان کامل است و تنها چنین انسانی است که حقیقتاً فعلیت بخش خلافت الهی در روی زمین می‌باشد و حتی در راهنمایی و هدایت دیگران به سعادت حقیقی و شکوفا شدن قابلیت مقام خلافت‌اللهی آن‌ها نیز نقش مهمی دارد. بنابراین می‌توان در تأیید این امر گفت از آن جا که اوج خلافت الهی انسان، تعلیم اسماء و صفات خداست و از جمله‌ی این اسماء و صفات، صفت خلیفه‌پروری است؛ برترین جانشین خدا کسی است که به خلیفه‌پروری نیز همت گمارد و چنین حقیقتی را در آینده‌ی وجود پیامبر اسلام می‌توان ملاحظه کرد که محور خلافت الهی بر ملک و ملکوت و همه‌ی جانشینان خدا از ازل تا ابد، نه تنها از پرتو خلافت او خلیفه شدند، که اساساً از برکت وجود او هستی یافته و از عدم تا به وجود، این همه راه آمده‌اند (جوادی آملی، همان: ۲۸۲).

۵. انتخاب مرگ ارادی

از نتایج خلیفه‌اللهی برجسته‌ی انسان در نظام هستی این است که او قدرت تغییر جایگاه خود و انتخاب سرنوشت موقت و همیشگی خود را داراست. در این زمینه توان انسان از فهم درست نسبت این دنیا و زندگی آخرت، و این که حیات دنیوی تنها مرحله‌ای گذراست، این بصیرت را به او می‌دهد تا با واقعیت مرگ به آسانی مواجه شود. در نتیجه، انتخاب ارادی مرگ و شهادت تنها از ویژگی‌های انسان است؛ تا آن جا که برخی انسان‌ها مرگ را در آغوش می‌گیرند و آرزوی آن را دارند و مرگ‌اندیشی از خصوصیات ذاتی و همیشگی آن‌هاست. این واقعیت به‌طریق گوناگونی در آیات قرآن نیز بیان شده است. این که انسان موجودی تکامل‌گراست و یکی از مراحل ضروری رسیدن به تکامل حقیقی، مردن و پذیرش واقعیت مرگ از سوی اوست. در آیات: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» (آل عمران: ۱۸۵)؛^۱ «وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مَتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ» (انبیاء: ۳۴)؛^۲ «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَّيِّتُونَ» (زمر: ۳۰)؛^۳ «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (بقره: ۱۵۶)؛^۴ واقعیت مرگ سخن

۱. هر جانداري چشمنده [طعم] مرگ است.

۲. و پیش از تو برای هیچ بشری جاودانگی [در دنیا] قرار ندادیم آیا اگر تو از دنیا بروی آنان جاویدانند.

۳. قطعاً تو خواهی مرد و آنان [نیز] خواهند مرد.

۴. ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می‌گردیم.

گفته شده است. این آیات دلالت می‌کنند که انسان موجودی میرا آفریده شده و مرگ و میرایی اگرچه تقدیر بشری است، اما تقدیر تکاملی و مربوط به منزلت الهی اوست. از این روست که او می‌تواند در انتخاب ماهیت و زمان مرگ خود نیز دارای نقش باشد و به مرگ ارادی از دنیا برود. براین اساس است که از منظر عرفانی، دینی و فلسفی مرگ‌اندیشی و تلاش برای رهایی از الزامات زندگی دنیوی تنها از ویژگی‌های انسان است و برخی از اندیشمندان، تفکر معنوی و فلسفی را تمرین مرگ، یعنی تمرین تلاش برای رهایی از دنیا می‌دانند (جوادی آملی، ۱۳۹۰، ج ۱۴: ۳۱۲-۳۱۰).

نتیجه‌گیری

ترسیم الگوی درست از پیشرفت از منظر اسلامی متضمن تعریف دقیق نظام انسان‌شناختی کارآمد است. زیرا الگوی اسلامی پیشرفت ناظر به همه‌ی ابعاد زندگی دنیوی و اخروی انسان است؛ در حالی که محوریت انسان در این الگو، ضرورت معرفی نظریه‌ای منطقی و عقلانی از نگرش انسان‌شناختی ما را دو چندان می‌سازد؛ زیرا تصور غیرواقعی از انسان، موجب تغییر جایگاه او با دیگر موجودات، مانند خدا و جهان و غلبه انسان‌گرایی ماده‌انگار می‌گردد که این مشکل تمدن پیشرفته‌ی امروز غربی است.

در این زمینه، نظام انسان‌شناختی ملهم از قرآن، با طرح درست مبدأ و معاد انسان، جایگاه و نقش او را در نظام هستی ترسیم می‌کند. در قرآن کریم، طرح آموزه‌ی خلافت‌اللهی انسان قادر است تا همه‌ی ابعاد معرفتی، وجودی، اخلاقی، اجتماعی و سیاسی را معرفی کرده، در نتیجه، انسان‌شناسی الهی و توحیدی کارآمدی را ارائه نماید. در این آموزه تأکید بر الهی‌بودن روح انسان، اشرفیت او بر دیگر موجودات، امکان تعالی مادی و معنوی انسان تا رسیدن به مقام بالفعل خلافت‌اللهی، مجهز نمودن انسان به علم، اراده و اختیار و به‌ویژه دیگر مخلوقات را مسخر انسان نمودن، نشان‌دهنده‌ی این است که هستی همه‌ی موجودات، به غیر از خدا، در خدمت انسان برای آبادانی زندگی مادی و تعالی حیات معنوی اوست. پس انسان ضمن این که حق استفاده از همه‌ی مواهب طبیعی را برای ترقی و پیشرفت در همه‌ی ابعاد دارد، اما حق او از این بهره‌برداری در جهت تعالی روحی و برقراری حکومت الهی بر روی زمین است؛ نه این که صرفاً از آن‌ها در جهت تمتع مادی و لذت بیش‌تر بهره‌برداری کند. ضمن این که مجموع آموزه‌های قرآن دلالت دارند که خلیفه‌اللهی انسان ذاتی است، اما ذاتی بالقوه، نه بالفعل؛ که تنها در پرتو تلاش مختارانه‌ی انسان و به‌طور تدریجی و تشکیکی به فعلیت کامل می‌رسد و تنها انسان‌های معدود و محدودی هستند که انسان کامل و اولیای الهی نامیده می‌شوند.

پس نقش آموزه‌ی خلافت‌اللهی انسان با تعیین جایگاه، نقش و کارکرد و غایت زندگی انسان و نیز نسبت انسان با خدا و دیگر مخلوقات، ویژگی‌ها و جهت‌گیری‌های انسان‌شناختی الگوی اسلامی پیشرفت را تعیین می‌کند؛ این امر می‌تواند در همه‌ی ابعاد مادی و معنوی الگوهای اسلامی پیشرفت به‌مثابه مبانی مابعدالطبیعی مورد ملاحظه قرار گیرد. اگر چنین امری تحقق یابد، پیشرفت بشری، ترقی در مظاهر مادی زندگی دنیوی نیست؛ بلکه آن ترقی و تعالی در فرهنگ، اخلاق، تربیت، آموزش و پرورش و جهت‌الهی دادن به همه‌ی آن‌ها و تربیت انسان‌های سعادت‌مند می‌باشد. زیرا چنین تربیتی بستر تحقق حکومت‌الهی بر روی زمین توسط انسان به‌عنوان خلیفه اوست.

منابع

۱. قرآن
۲. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۵). ادب فنای مقربان (ج ۳). قم: موسسه نشر اسراء (چاپ دوم).
۳. _____ (۱۳۹۰). تفسیر موضوعی قرآن (ج ۱۴). قم: نشر اسراء (چاپ هفتم).
۴. حیدری‌فر، مجید (۱۳۸۶). کرامت انسان در قرآن. چاپ شده در مجموعه مقالات همایش بین‌المللی امام خمینی و قلمرو دین (ج ۱). موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۵. سلطانی، محمدعلی (۱۳۸۶). کرامت انسان در نگاه قرآن. چاپ شده در مجموعه مقالات همایش بین‌المللی امام خمینی و قلمرو دین (ج ۱). موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۶. ایازی، سید محمدعلی (۱۳۸۶). کرامت انسان و آزادی در قرآن. فصلنامه بینات، ش ۵۳: ۲۴-۱۶.
۷. طباطبائی، علامه سید محمدحسین (۱۳۷۴). تفسیر المیزان (ج ۱). ترجمه: سید محمدباقر موسوی همدانی. بی‌جا: انتشارات اسلامی.
۸. قرائتی، محسن (۱۳۷۸). تفسیر نور (ج ۱). بی‌جا: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن.
۹. مکارم شیرازی، ناصر و همکاران (۱۳۷۶). تفسیر نمونه (ج ۱). قم: دارالکتب الاسلامیه.
۱۰. هایدگر، مارتین (۱۳۷۵). عصر تصویر جهان. ترجمه: یوسف اباذری. مجله‌ی ارغنون، ش ۱۲ و ۱۱: ۲۱-۱.